



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۰

ای تو نگارِ خانگی، خانه دراز این سفر  
پسته لعل<sup>(۱)</sup> برگشا تا نشود گران شکر

ساقی روح چون تویی، کشتی نوح چون تویی  
تا که تهبست ساغرم، خون چه پُرسِت این جگر

طعنه زند مرا ز کین، رو صَنَمی<sup>(۲)</sup> دگر گزین  
در دو جهان یکی بگو، کو صَنَمی؟ کجا دگر؟

آن قلمی که نقش کرد، چونکه بدید نقش تو  
گفت که: های گم شدم، این مَلکست<sup>(۳)</sup> یا بشر؟

جان و جهان چرا چنین عیب و ملامتم کنی؟  
در دل من درآ ببین هر نَفَسی یکی حَشَر

عشق بگوید: الصلّا<sup>(۴)</sup>، مایده<sup>(۵)</sup> دو صد بلا  
خشک لبی و چشم تر مایده بین ز خشک و تر

چونکه چشیدی این دو را، جلوه شود بُتی تو را  
شهره یکی ستاره‌ای، بنده او دو صد قمر

فاش بگو که شمس دین خاصبک<sup>(۶)</sup> و شه یقین  
در تبریز همچو دین اوست نهان و مُشْتَهَر<sup>(۷)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۷۶

بوکه<sup>(۸)</sup> موقوفست<sup>(۹)</sup> کامم بر سفر  
چون سفر کردم، بیابم در حَضَر<sup>(۱۰)</sup>

یار را چندین بجویم جدّ و چُست<sup>(۱۱)</sup>  
که بدانم که نمی‌بایست جُست

آن مَعِیت<sup>(۱۲)</sup> کی رود در گوش من  
تا نگردم گرد دُورانِ زَمَن<sup>(۱۳)</sup>

کی کنم من از مَعِيَّتِ فهم راز؟  
جز که از بعد سفرهای دراز

حق مَعِيَّتِ گفت و دل را مُهر کرد  
تا که عکس آید به گوش دل، نه طرد

چون سفرها کرد و دادِ راه داد  
بعد از آن مُهر از دل او بر گشاد

چون خَطَائِنِ، آن حساب با صفا  
گردش روشن، ز بعد دو خطا

بعد از آن گوید: اگر دانستمی  
این مَعِيَّتِ را، کی او را جُستمی؟

دانش آن بود موقوفِ سَفَر  
ناید آن دانش به تیزی فِکَر

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۱

مدعی دیده‌ست، اما با غَرَضِ  
پرده باشد دیده دل را غَرَضِ

حق همی‌خواهد که تو زاهد شوی  
تا غَرَضِ بگذاری و شاهد شوی

کین غَرَضِ ها پرده دیده بُود  
بر نظر چون پرده پیچیده بُود

پس نبیند جمله را با طَمِّ و رَمِّ<sup>(۱۴)</sup>  
حُبُّكَ الْأَشْيَاءِ يُعْمِي و يُصَمِّ\*

در نتیجه خوب و بد هیچ چیز را نمی تواند ببیند،  
زیرا علاقه وافر تو به چیزی، تو را کور و کر می کند.

در دلش خورشید چون نوری نشانند  
پیشش اختر را مقادیری نماند

پس بدید او بی حجاب اسرار را  
سیرِ رُوحِ مؤمن و کُفَّار را

**\*حدیث:**

حُبُّكَ الْأَشْيَاءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ

عشق تو به اشیاء، تو را کور و کر می کند.

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۱۹**

تو خوری حلوا، ترا دُمَلَّ شود  
تب بگیرد، طبعِ تو مُخْتَلَّ شود

بی گُنه لعنت کنی ابلیس را  
چون نبینی از خود آن تَلْبِیس را؟

نیست از ابلیس، از توست ای غوی  
که چو روبه سوی دُنْبِه می روی

چونکه در سبزه ببینی دُنْبِه را  
دام باشد، این ندانی تو چرا؟

زان ندانی کت ز دانش دور کرد  
میل دُنْبِه، چشم و عقلت کور کرد

حُبُّكَ الْأَشْيَاءِ يُعْمِيكَ يُصِمُّ  
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ

عشق تو نسبت به اشیاء، تو را کور و کر می کند، با من ستیزه مکن  
زیرا که نفس سیاهکار تو چنین گناهی مرتکب شده است.

**مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۱**

برآر از خاک جانی را ببین جان آسمانی را  
کز آن گردان شده ست ای جان مه و این چرخ خضرای

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

کوری عشق ست این کوری من  
حُبِّ یُعْمی وَ یُصِمُّ است ای حَسَن<sup>(۱۵)</sup>

کورم از غیر خدا، بینا بدو  
مقتضای<sup>(۱۶)</sup> عشق این باشد بگو

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳۴

بُوالْبَشَر<sup>(۱۷)</sup> کو عِلْمُ الْأَسْمَا بِگ<sup>(۱۸)</sup> است  
صد هزاران علمش، اندر هر رگ است

حضرت آدم ابوالبشر که به واسطه علم بر حقایق اشیاء سالار  
موجودات شده بود، در هر رگ او صدها هزار علم و معرفت نهفته است.

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۲۴

چون قدم با میر<sup>(۱۹)</sup> و با بگ<sup>(۲۰)</sup> می‌زنی؟  
چون ملخ را در هوا رگ می‌زنی؟

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۶۵

با همگان پلاس و کم با چو منی پلاس هم  
خاصِ بکِ نِهانِ منم راز ز من نِهانِ کنی

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۷۳

گردن عَرَبِدَه بزن وسوسه را ز بُنِ بَگَن  
باده خاصِ درفکنِ خاصِ بکِ خدا تویی

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰۹

وقت آن شد ای شه مکتوم<sup>(۲۱)</sup> سیر  
کز کَرَمِ ریشی بِجُنَبانی به خیر

هر یکی خاصیت خود را نمود  
آن هنرها جمله بدبختی فزود

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۱۶

حکایت شب دزدان کی سلطان محمود شب در میان ایشان افتاد که من یکی ام از شما و بر احوال ایشان مطلع شدن الی آخره

شب چو شه محمود برمی گشت فرد  
با گروهی قوم دزدان باز خورد<sup>(۲۷)</sup>

پس بگفتندش: که یی ای بوالوفا<sup>(۲۸)</sup>؟  
گفت شه: من هم یکی ام از شما

آن یکی گفت: ای گروه مکر کیش<sup>(۲۹)</sup>  
تا بگوید هر یکی فرهنگ خویش

تا بگوید با حریفان در سَمَر<sup>(۳۰)</sup>  
کو چه دارد در جِبِلَّت<sup>(۳۱)</sup> از هنر

آن یکی گفت: ای گروه فن فروش  
هست خاصیت مرا اندر دو گوش

که بدانم سگ چه می گوید به بانگ  
قوم گفتندش: ز دیناری دو دانگ

آن دگر گفت: ای گروه زرپرست  
جمله خاصیت مرا چشم اندر است

هر که را شب بینم اندر قیروان<sup>(۳۲)</sup>  
روز بشناسم من او را بی گمان

گفت یک: خاصیتم در بازو است  
که زَنَم من نَقَبِها<sup>(۳۳)</sup> با زور دست

گفت یک: خاصیتم در بینی است  
کار من در خاک ها بو بینی<sup>(۳۴)</sup> است

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۱

آن هنرها گردن ما را ببست  
زان مَنَاصِبِ<sup>(۳۵)</sup> سَرِنِگُونَسَارِیم<sup>(۳۶)</sup> و پست

آن هنر فی جیدنا حَبْلٌ مَسَدٌ\*\*  
روزِ مُردن نیست زان فن ها مَدَد

آن هنرهای ظاهری به ریسمانی تبدیل شد و بر گردنمان افتاد.  
بدانید که به روز مرگ از این هنرها هیچ خاصیت و کمکی بر نمی آید.

جز همان خاصیتِ آن خوشحواس  
که به شب بُد چشم او سلطان شناس

آن هنرها جمله غولِ راه بود  
غیر چشمی کوز شه آگاه بود

شاه را شرم از وی آمد روزِ بار<sup>(۳۲)</sup>  
که به شب بر روی شه بودش نَظار<sup>(۳۳)</sup>

وان سگ آگاه از شاهِ وِداد<sup>(۳۴)</sup>  
خود سگ کَهْفَش<sup>(۳۵)</sup> لقب باید نهاد

خاصیت در گوش هم نیکو بُد  
کو به بانگ سگ ز شیر آگه شود

سگ چو بیدارست شب، چون پاسبان  
بی خبر نَبُود ز شبخیز<sup>(۳۶)</sup> شَهان

هین ز بدنامان نباید ننگ داشت  
هوش بر اسرارشان باید گماشت

هر که او یک بار، خود بدنام شد  
خود نباید نام جُست و خام شد

ای بسا زر که سیه تابَش<sup>(۳۷)</sup> کنند  
تا شود ایمن ز تاراج و گزند

\*\* قرآن کریم، سوره مَسَد (لَهَب) (۱۱۱)، آیه ۵

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ

بر گردنش، رسنی از لیف تابیده خرماست.

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰۴

هین مزن تو از ملولی آه سرد  
درد جو و، درد جو و، درد، درد

خادِعِ (۴۳۸) درد اند درمانهای ژاژ (۴۳۹)  
رهزن آند و زرستانان، رسم باژ (۴۴۰)

آبِ شوری، نیست درمانِ عطش  
وقت خوردن گر نماید سرد و خُوش

لیک خادِعِ گشت و، مانع شد ز جُست  
ز آب شیرینی، کز او صد سبزه رُست

همچنین هر زر قلبی (۴۴۱) مانع است  
از شناس زر خُوش، هرجا که هست

پا و پَرت را به تزویری بُرید  
که مراد تو منم، گیر ای مُرید

گفت: دردت چینم، او خود دُرد (۴۴۲) بود  
مات بود، ار چه به ظاهر بُرد بود

رو، ز درمان دروغین می‌گریز  
تا شود دردت مُصیب (۴۴۳) و مُشکبیز (۴۴۴)

گفت: نه دزدی تو و نه فاسقی (۴۴۵)  
مرد نیکی، لیک گول (۴۴۶) و احمقی

بر خیال و خواب، چندین ره کنی؟  
نیست عقلت را تَسوویی (۴۴۷) روشنی

بارها من خواب دیدم، مُسْتَمِر (۴۴۸)  
که به بغداد است گنجی مُسْتَبِر (۴۴۹)

در فلان سوی و فلان کویی دَقین (۴۵۰)  
بود آن خود نام کوی این حَزین (۴۵۱)

هست در خانهٔ فلانی، رو، بجو  
نام خانه و نام او گفت آن عدو<sup>(۵۶)</sup>

دیده‌ام خود بارها این خواب، من  
که به بغداد است گنجی در وطن

هیچ من از جا نرفتم زین خیال  
تو به یک خوابی بیایی بی‌ملال؟

خوابِ احمق لایقِ عقل وی است  
همچو او بی‌قیمت است و لاشی<sup>(۵۷)</sup> است

خواب زن کمتر ز خواب مرد دان  
از پی نُقصان<sup>(۵۸)</sup> عقل و ضعف جان

خوابِ ناقصِ عقل و، گول آید کَساد<sup>(۵۹)</sup>  
پس ز بی‌عقلی چه باشد خواب؟ باد

گفت با خود: گنج در خانهٔ من است  
پس مرا آن‌جا چه فقر و شیون است؟

بر سر گنج، از گدایی مُرده‌ام  
زانکه اندر غفلت و در پَرده‌ام

زین بشارت مست شد، دردش نماند  
صد هزار اَلْحَمْد<sup>(۶۰)</sup>، بی لب او بخواند

گفت: بُد، موقوفِ این لَت<sup>(۶۱)</sup>، لوت<sup>(۶۲)</sup> من  
آب حیوان<sup>(۶۳)</sup> بود در حانوت<sup>(۶۴)</sup> من

رو، که بر لوتِ شِگْرِفی<sup>(۶۵)</sup> بر زدم  
کوری آن وَهَم که مُفْلِس<sup>(۶۶)</sup> بدم

خواه احمق دان مرا، خواهی فُرُو<sup>(۶۷)</sup>  
آن من شد، هرچه می‌خواهی بگو

من مراد خویش دیدم بی‌گمان  
هرچه خواهی گو مرا، ای بددهان



تو مرا پُر درد گو، ای مُحْتَشَم<sup>(۶۴)</sup>  
پیش تو پُر درد و، پیش خود خوشم

وای اگر بر عکس بودی این مَطَار<sup>(۶۵)</sup>  
پیش تو گلزار و، پیش خویش زار

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۷

پرتو حقست آن معشوق نیست  
خالقست آن گوییا مخلوق نیست

- (۱) لعل: نوعی سنگ قیمتی از ترکیبات آلومینیوم به رنگ سرخ، مانند یاقوت، لب معشوق  
(۲) صنم: دلبر، معشوق زیبا، بت  
(۳) ملک: فرشته  
(۴) الصلا: دعوت برای طعام  
(۵) مایده: غذای آسمانی، سفره  
(۶) خاصبک: مقرب درگاه سلطان که پیوسته همراه اوست.  
(۷) مشهور: مشهور، شهرت‌یافته  
(۸) بوکه: شاید، احتمالاً  
(۹) موقوف: منوط، بسته  
(۱۰) حضر: محل حضور، منزل  
(۱۱) چست: چالاک، چابک  
(۱۲) معیت: خدا با شماست هر کجا که باشید  
(۱۳) زمن: زمان، روزگار  
(۱۴) طم و یم: جزئیات، زیاد و کم، تر و خشک  
(۱۵) حسن: خوب، نیکو  
(۱۶) مقتضا: لازمه، اقتضاشده  
(۱۷) بوالبشر: آدم ابوالبشر، لقب حضرت آدم  
(۱۸) بگ: مخفف بیگ، کلمه ای ترکی است به معنی بزرگ و شریف. این لقب را به نجباء و شاهزادگان و امیران سپاه می داده اند.  
(۱۹) میر: بزرگ، فرمانروا  
(۲۰) بگ: امیر و بزرگ  
(۲۱) مکتومبسر: گشت و گذار به صورت ناشناس، مکتوم یعنی پوشیده و پنهان  
(۲۲) باز خورد: روبرو شد  
(۲۳) یوالوفا: با وفا  
(۲۴) مکر کیش: حيله گر، نیرنگ باز  
(۲۵) سمر: حکایت شبانه، قصه ای که معمولاً زیر نور ماه می گویند.  
(۲۶) جیلت: خوی و سرشت، نهاد، فطرت  
(۲۷) قیروان: مانند قیر، تاریک  
(۲۸) نقب: راه باریکی که در زیر زمین حفر می کنند. جمع نقاب  
(۲۹) بو بینی: احساس بو  
(۳۰) مناصب: جمع منصب، منصب ها، رتبه ها و درجه ها  
(۳۱) سرنکونسار: نگونسار، سرنگون  
(۳۲) روز بار: روز بار یافتن  
(۳۳) نظار: مخفف نظار به معنی نگرنده، نگاه کننده  
(۳۴) ویداد: مهربانی، دوستی  
(۳۵) سگ کهف: سگ اصحاب کهف  
(۳۶) شبخیز: شب زنده دار  
(۳۷) سیه تاب: سیاه گون، سیاه رنگ، دود اندود  
(۳۸) خارغ: خدعه‌کننده، نیرنگ‌باز  
(۳۹) ژاژ: بیهوده، یاوه  
(۴۰) باژ: باج، خراج

- (۴۱) زَرِّ قَلْبِي: طلایِ تَقَلُّبِي  
(۴۲) بُرْد: ناخالصی، آنچه از مایعات خصوصاً شراب ته‌نشین شود و در ته ظرف جا بگیرد  
(۴۳) مُصِيب: اصابت کننده، موثر، مفید فایده  
(۴۴) مُشْكَبِيْر: غریبال کننده مشک، در اینجا به معنی شادی انگیز و آرامش بخش  
(۴۵) فَاسِق: گناهکار، بدکار  
(۴۶) كَوْل: نادان، احمق  
(۴۷) تَسُو: یک قسمت کوچک از چیزی، شیء حقیر و ناچیز  
(۴۸) مُسْتَمِر: دائم، همیشه  
(۴۹) مُسْتَبِر: پنهان، پوشیده  
(۵۰) دَفِيْن: پنهان‌شده در زیر خاک، مدفون  
(۵۱) حَزِيْن: غمگین  
(۵۲) عَدُو: دشمن  
(۵۳) لَاشِيْ: مخفف لا شئی به معنی ناچیز  
(۵۴) نُقْصَان: کمی، کاستی  
(۵۵) كَسَاد: بی‌رواج، بی رونق  
(۵۶) اَلْحَمْد: حمد، شکر، سپاس  
(۵۷) لَت: کتک خوردن، سیلی زدن  
(۵۸) لَوْت: غذا، طعام، در اینجا رزق و روزی  
(۵۹) اَب حَيَوَان: آب حیات  
(۶۰) حَانُوْت: بکان، در اینجا منظور خانه آن غریب است  
(۶۱) شِكْرَف: بسیار بزرگ، عظیم  
(۶۲) مُفْلِس: بی چیز، تهیدست  
(۶۳) فَرُوْدست، پست  
(۶۴) مُحْتَشَم: باحشمت، دارای شکوه  
(۶۵) مَطَار: محل پرواز و پرواز کردن، در اینجا مراد حالت و وضعیت است.